

Journal of Heroic Literature

Print ISSN: 2783-0675 Online ISSN: 2783-0683

<https://heroic.lu.ac.ir>

Vol. 2, No. 2, Issue: 3, Autumn & Winter 2024

A Comparison of the Soghdian Stanza about Rostam's Battle with Demons with Noushad Tarhani's Darjange Based on the Definitions and Characteristics of the Epic Poetries

Asgar Shahbazi¹

Ali Bazvand²

1- Assistant professor of Persian language and literature. Farhangian University (Corresponding author)
asgharshahbazi88@gmail.com

2- Assistant professor of Persian language and literature. Farhangian University

Article Info

Abstract

Article Type:
Original Article

Received: 2024/06/03
Revised: 2024/07/23
Accepted: 2024/09/04
Published: 2024/10/22

Keyword:

Soghdian stanza about Rostam's battle, Noushad Tarhani's Darjange, Epic poetry, Comparison.

The Soghdian stanza in the description of the battle of Rostam with the demons, belonging to about thirteen centuries ago, was discovered in the Chinese state of Chansoi. Rostam's story in this text is accompanied by primitive, magic, and shamanic elements; but it may be one of the sources of the story of Rostam's battle with demons. In contrast, Darjange is a poem in the language of *Laki* (in Lorestan province), belonging to the *Afshari* period, composed by Noushad Tarhani, in which the poet's conversation with an old tree was depicted and the tree, during this conversation, brings its life to the mythological period of Iran and the kingdom of Kiumars and accompanies its words by a brief description of the Iranian heroes and kings. In this regard, some researchers have put these two texts in one form and structure, namely, under the category of epic poems (in the sense of the origin of the epic) and tried to introduce these two examples to other Iranian languages. Since the inclusion of these two texts in a category raises ambiguities about epic poems, the authors of the present paper have tried to define the epic poem with a descriptive-analytical approach, characterize its features, and then, according to those characteristics, show that considering the Soghdian text as an epic poem is permissible, but it is not true about the Noushad's Darjange because of the time of its composition, form, and structure; and therefore, more contemplation about it is needed.

Cite this article: Shahbazi, A., & Bazvand, A. (2024). A Comparison of the Soghdian Stanza about Rostam's Battle with Demons with Noushad Tarhani's Darjange Based on the Definitions and Characteristics of the Epic Poetries. *Journal of Heroic Literature*, 2(2), 113-128.
doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2024.2.3.08>

© The Author(s)

Publisher: Lorestan University



ادبیات پهلوانی، نشریه علمی دانشگاه لرستان

شاپا چاپی: ۲۷۸۳-۰۶۷۵ / شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۳-۰۶۸۳

<https://heroic.lu.ac.ir>

سال دوم، شماره دوم، پیاپی سوم، پائیز و زمستان ۱۴۰۳

صفحات ۱۱۳-۱۲۸

مقایسه قطعه سغدی نبرد رستم با دیوان و دارجنگه نوشاد طرهانی

بر اساس تعاریف و ویژگی های سرود حماسی

علی بازوند^۲

اصغر شهبازی^۱

- استادیار زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه فرهنگیان. (نویسنده مسؤل) ایمیل asgharshahbazi88@gmail.com

- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۱۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۴ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۸/۰۱	قطعه سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان، متعلق به حدود سیزده قرن پیش، در ایالت کانسوی چین کشف شده است. داستان رستم در این متن، با عناصر بدوی، جادویی و شمنی همراه است؛ اما می توان احتمال داد که این متن، یکی از مآخذ داستان های نبرد رستم با دیوان باشد؛ اما دارجنگه منظومه ای است به زبان لکی (در استان لرستان)، متعلق به دوره افشاریه، سروده نوشاد طرهانی که در آن گفت و گوی شاعر با درخت کهنسالی به تصویر کشیده شده و درخت در ضمن آن گفت و گو، عمر خود را به دوران اساطیری ایران و پادشاهی کیومرث می رساند و بیان خود را با توصیفات مختصری درباره پهلوانان و پادشاهان ایرانی همراه می کند. در همین راستا، برخی از محققان و پژوهشگران، این دو متن را در یک قالب و ساختار؛ یعنی در ردیف سرودهای حماسی (در معنای خاستگاه حماسه) قرار داده و سعی کرده اند این دو را نمونه هایی از سرودهای حماسی به دیگر زبان های ایرانی معرفی کنند. از آنجا که قرار دادن این دو متن در یک ردیف موجب ابهاماتی درباره سرودهای حماسی شده، نگارندگان کوشیده اند تا در قالب این مقاله، با رویکرد توصیفی-تحلیلی، ابتدا سرود حماسی را تعریف کنند؛ ویژگی های آن را برشمرند و آنگاه مطابق با آن ویژگی ها نشان دهند که اطلاق سرود حماسی بر متن سغدی جایز است؛ اما دارجنگه نوشاد را با توجه به زمان سرایش، قالب و ساختار، نمی توان سرود حماسی به حساب آورد و بنابراین لازم است در این باره تأمل بیشتری صورت بگیرد.
کلیدواژه ها: قطعه سغدی نبرد رستم، دارجنگه، نوشاد طرهانی، سرود حماسی.	
استاد: شهبازی، اصغر & بازوند، علی. (۱۴۰۳). مقایسه قطعه سغدی نبرد رستم با دیوان و دارجنگه نوشاد طرهانی بر اساس تعاریف و ویژگی های سرود حماسی. <i>ادبیات پهلوانی</i> . 2(2), 113-128. doi: http://doi.org/10.22034/heroic.2024.2.3.08	
© The Author(s) ناشر: دانشگاه لرستان	



۱. بیان مسأله

متن یا قطعهٔ سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان، از دو صفحه تشکیل شده که نسخهٔ اصلی یک صفحه از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس و نسخهٔ صفحهٔ دیگر در کتابخانهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود. محل کشف متن، غارهای هزار بودا، نزدیک شهر توئن‌هوانگ در ایالت کانسوی چین است. از آنجا که اول و آخر متن سغدی افتاده، این احتمال وجود دارد که متن موجود، قسمتی از داستان مفصل‌تری دربارهٔ جنگ رستم با دیوان باشد. این متن را ابتدا ریخله (H. Reichelt) به آلمانی ترجمه کرد و در سال ۱۹۴۰ م بنونیست (E. Benvenist) آن را به فرانسوی برگرداند. یارشاطر در سال ۱۳۳۱ ه. ش آن را به فارسی ترجمه کرد؛ البته ترجمهٔ دیگری از این قطعه به زبان انگلیسی موجود است از سیمز ویلیامز (N. Sims-Williams) که در سال ۱۹۷۶ م انجام شده است. آخرین ترجمهٔ فارسی این متن، ترجمهٔ بدرالزمان قریب است که در سال ۱۳۵۶ ه. ش صورت گرفته است.

داستان نبرد رستم با دیوان، به زبان سغدی، ریشهٔ اسطوره‌ای دارد و به احتمال قوی مربوط به اساطیر اقوام ایرانی شرقی است. این متن جزو متون سغدی بودایی است که در چین پیدا شده؛ اما از نظر محتوا، ارتباطی با متون بودایی ندارد و از هیچ‌یک از دیدگاه‌های بودا متأثر نیست (قریب، ۱۳۵۶: ۴۴). ذبیح‌الله صفا حدس زده که این متن متعلق به حدود قرن هفتم میلادی باشد (صفا، ۱۳۶۹: ۵۶۶). نام رخس و جامهٔ پوست پلنگ در این داستان، تردیدی در هویت داستان باقی نمی‌گذارد و پیدا شدن آن، فرضیه‌ای را که بنا بر آن، داستان اصلی رستم، میراث فرهنگ آسیای میانه و فرهنگ اقوام ایرانی سکایی باشد، به یقین نزدیک‌تر می‌سازد (قریب، ۱۳۵۶: ۵۲).

در این متن، نبرد رستم با دیوان، به شکلی بدوی و جادویی توصیف شده که وجود همین عناصر، آن را از نمونهٔ مشابه‌اش در شاهنامهٔ فردوسی (جنگ رستم با دیوان در مازندران) متفاوت می‌سازد و همین موضوع می‌تواند نشان‌دهندهٔ متن سغدی، نسبت به شعر حماسی یک مرحله عقب‌تر است؛ زیرا هنوز بینش جادومرکزی در آن، در اوج است. (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۱).

منظومهٔ «دارجنگه» یا «دارجنگه» سرودهٔ سیدنو شاد طرهانی، از طایفهٔ ابوالوفایی (بله‌فا) است. نو شاد در زمان سلطنت نادرشاه افشار می‌زیست و یکی از یاران سلطان اسحاق صاحب‌کرم بود. از نوشاد به‌جز «دارجنگه»، آثاری همچون مثنوی «بهمن و فرامرز» و ترجیع‌بند «هیچ و پوچ» نیز باقی مانده که «دارجنگه» و ترجیع‌بند «هیچ و پوچ» به زبان لکی و مثنوی «بهمن و فرامرز» به زبان فارسی و در بحر متقارب است (غضنفری، ۱۳۷۸: ۵۷).

منظومهٔ «دارجنگه» که یکی از منظومه‌های معروف و موردعلاقهٔ مردم لرستان است، با مقدمه‌ای دوبیتی از شاعر، دربارهٔ بیرون رفتن وی و رسیدن به پای درختی کهنسال و بلند آغاز می‌شود. شاعر (نوشاد) با درخت پیر سخن می‌گوید و از او می‌خواهد تا شرح زخم پیکرش را بازگوید. درخت با صدایی نالان و حزین به سخن درمی‌آید و با نام‌بردن از خود با عنوان «دارجنگه» به پادشاهی کیومرث، تهمورث، هوشنگ و جمشید اشاره می‌کند و به زمامداری اطرد و کورنگ گریزی می‌زند و سپس به داستان‌های گرشاسپ، ضحاک، پسر مرداس، مارهای ضحاک و جای بوسهٔ شیطان ناپاک، فریدون و درفش کاوه، پشنگ و منوچهر نیز می‌پردازد. آنگاه به پادشاهی نوذر ناشاد (ناسپاس و ناراضی) می‌رسد و از پادشاهی گرشاسپ و پهلوانان ایرانی، به‌ویژه نریمان، سام و زال یاد می‌کند. در پادشاهی کیقباد، از رستم، جوشن و رخس وی و گودرزبان سخن می‌گوید و حتی از افراسیاب انیرانی هم نام می‌برد. سپس از طبیعت تند کاووس، هفتادوهفت پسر گودرز (فرمانروایان مرزها) و

دیگر پهلوانان ایرانی و تورانی یاد می‌کند تا به پادشاهی کیخسرو می‌رسد. پس از آن، به گوشه‌گیری لهراسب، دانش و حکمت جاماسب، نبرد رستم و اسفندیار، بیدادگری‌های بهمن، نبردهای برزین و فرامرز، پادشاهی همای و رزم دارا و اسکندر می‌پردازد و به دوران چندین ساله ملوک‌الطوایفی اشکانی و نبرد اردشیر با اردوان اشاره می‌کند. درخت، پس از اردشیر به انوشیروان، بزرگمهر، بختک وزیر و چند تن از پادشاهان ساسانی می‌پردازد. گریزی نیز به داستان‌های خسرو و شیرین و شب‌دیز، بهرام چوبینه و فرهاد کوهکن می‌زند تا به شیرویه می‌رسد. پس از آن به پادشاهان صفوی اشاره می‌کند و ستاره آن‌ها را لنگ می‌داند و به دوران نادرشاه افشار می‌رسد و در پایان، بار دیگر از خود با نام «دارجنگه» یاد می‌کند و از سرانجام ستم‌بار خود می‌نالد.

دارجنگه که با توصیف درختی کهنسال و سر به فلک کشیده آغاز می‌شود، حاصل گفت‌وگوی شاعری لک‌زبان است با درختی کهنسال؛ در اینکه چرا شاعر از میان موجودات درخت را انتخاب کرده، احتمالاً نشانه‌ای از قداست، احترام و حتی پرستش درختان در برهه‌ای از تاریخ ایران دارد؛ اما مهم‌تر از آن، بیان روایی و شکوه‌آلودی است که در ضمن آن، اغلب پادشاهان و پهلوانان شاهنامه، در کمال ایجاز و اختصار، یاد و توصیف می‌شوند. به عبارت دیگر، شاعر به این وسیله، خلاصه‌ای از تاریخ اساطیری، حماسی و گوشه‌هایی از تاریخ ایران را بیان می‌کند؛ به پادشاهان و پهلوانان حماسه ملی ایرانیان اشاره می‌کند؛ درباره هر کدام به ویژگی یا ویژگی‌های برجسته‌شان اشاره می‌کند و این بازگویی را تا دوره افشاریه ادامه می‌دهد.

درباره نوع ادبی منظومه دارجنگه، شکی وجود ندارد که این منظومه در نوع ادبی حماسه جای می‌گیرد؛ اما درباره اینکه آیا این منظومه را می‌توان یک حماسه بدیهی و گفتاری و در ساختار، سرود حماسی به شمار آورد، اختلاف نظر وجود دارد. انجوی‌شیرازی، به‌عنوان یکی از اولین ضابط‌کنندگان این منظومه، آن را منظومه‌ای دلکش از زبان درختی کهن می‌داند که همچون منظومه درخت آسوریک از زبان درختی بیان شده است (انجوی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۱۶-۳۱۵).

خالقی‌مطلق، به‌صراحت، دارجنگه را در ردیف قطعه سغدی (در توصیف نبرد رستم با دیوان) قرار می‌دهد و آن را نمونه‌ای از سرودهای حماسی به دیگر زبان‌های ایرانی می‌داند (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۴۵-۷۳۸). اکبری‌مفاخر نیز «دارجنگه» را یک حماسه بدیهی و گفتاری و در ساختار، سرود حماسی به شمار می‌آورد (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۱، ج ۴: ۲۰۲-۲۰۰). در مقابل، تمیم‌داری، دارجنگه را نوعی چریکه (Cerike) می‌داند؛ با این توضیح که «چریکه» شعر نغز سوزناکی است که قابلیت نمایشی دارد و در اکثر مواقع به صورت مناظره بیان می‌شود (تمیم‌داری، ۱۳۷۹: ۱۸۶). ابوالمعالی‌الحسینی دارجنگه را بیان روایت‌های شاهنامه، به‌صورت کوتاه و مختصر، از زبان درخت بلوطی کهنسال دانسته است (ابوالمعالی‌الحسینی، ۱۳۸۷: ۵۰).

از آنجا که تأمل در تعاریف و ویژگی‌های سرود حماسی و مروری بر نمونه‌هایی از آن، نشان می‌دهد که قرار دادن «دارجنگه» در ردیف سرودهای حماسی (در معنی خاستگاه حماسه) خالی از تسامح نیست. نگارندگان در این مقاله بر آن شده‌اند تا با مروری بر تعاریف و ویژگی‌های سرود حماسی و تمرکز بر یک نمونه از آن سرودها (قطعه ناقص سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان) نشان دهند که دارجنگه در نوع ادبی حماسه قرار می‌گیرد؛ اما نمی‌توان آن را سرود حماسی نامید.

۲. پیشینه بحث

خالقی مطلق از نخستین افرادی است که درباره سرود حماسی سخن گفته است. وی در کتاب «حماسه» (پدیدارشناسی تطبیقی شعر پهلوانی) و سپس در مدخل «حماسه» (دانشنامه زبان و ادب فارسی) از سرود حماسی در معنای خاستگاه اصلی حماسه سخن گفته و با ارائه تعاریفی از سرود حماسی، با صراحت، قطعه سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان و سرود دارجنگه نوشاد به زبان لکی را نمونه‌هایی از سرودهای حماسی به دیگر زبان‌های ایرانی نامیده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۳۹؛ ۱۳۸۶: ۱۱۴).

از پژوهش‌های خارجی صورت گرفته در این باره، می‌توان به کتاب «شعر پهلوانی» از «بورا» (C.M. Bowra) (چاپ سوم، ۱۹۶۶ م) اشاره کرد که مؤلف، در چندجا، درباره سرودهای حماسی سخن گفته؛ اما به سرودهای حماسی فارسی اشاره‌ای نکرده؛ چون بنیاد فرضیه‌های او بر حماسه‌های گفتاری - بدیهی بنا شده و شاهنامه، حماسه بدیهی - گفتاری نیست (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳).

ذبیح‌الله صفا هم در کتاب «حماسه‌سرایی در ایران» به سرود حماسی اشاره کرده و می‌نویسد: «یک نوع از روایات شفاهی که زبان به زبان می‌گشت و ظاهراً جایی ثبت نبود، سرودها و منظومه‌هایی است که از قدیم‌الایام در باب بعضی از وقایع تاریخی بر جای مانده و از بعضی از آن‌ها اخباری به ما رسیده است» (صفا، ۱۳۶۹: ۲۰). ایشان سپس به بخش‌هایی از تاریخ بخارا اشاره می‌کنند که در آن آمده است که اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرودها را کین سیاوش گویند» (همانجا). ایشان همچنین اشاره می‌کنند که روایت‌های گوناگون درباره گر شاسب و خاندان او، چنانکه در تاریخ سیستان آمده، احتمالاً بعضی از آن‌ها در میان مردم رایج بوده است. (همانجا)

مطالب ذبیح‌الله صفا نشان می‌دهد که ایشان مأخذ و منشأ حماسه را داستان‌ها یا روایات ملی و اساطیری مدون کتبی یا شفاهی قدیم می‌داند (صفا، ۱۳۶۹: ۵ و ۱۱) که یک نوع از آن روایات شفاهی، سرودهای حماسی است؛ مانند سرود مردم بخارا درباره سیاوش (همان: ۲۰)؛ اما درباره اینکه «دارجنگه» یک سرود حماسی است، چنانکه گفته شد، خالقی مطلق اولین نظر را ابراز نموده و پس از وی، اکبری‌مفاخر نیز در مقاله «دارجنگه»، مندرج در دانشنامه فرهنگ مردم ایران، احتمالاً متأثر از نظر خالقی مطلق، با صراحت «دارجنگه» را یک حماسه بدیهی گفتاری و در ساختار سرود حماسی نامیده است (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۱، ج ۴).

از آنجا که در این آثار، به‌طور دقیق، مشخص نشده که «دارجنگه» بر چه اساسی سرود حماسی است و آنچه شباهت‌هایی با قطعه سغدی دارد، این موضوع در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، به این امید که این مقاله بتواند این اشکال و ابهام را برطرف نماید.

۳. روش تحقیق

روش گردآوری اطلاعات در این مقاله از نوع کتابخانه‌ای؛ اما روش تحقیق از نوع تحلیل محتوا با رویکرد توصیفی - تحلیلی است؛ به این صورت که پس از بررسی تعاریف موجود درباره سرود حماسی، ویژگی‌های سرود حماسی بر شمرده شده و نشان داده شده که سرود حماسی چه ویژگی‌هایی دارد و چرا «دارجنگه» را نمی‌توان سرود حماسی به حساب آورد؟ اهمیت این مقاله، عمدتاً از آن جهت است که در تعاریف و مصادیق آن‌ها، دقت کافی صورت گیرد. قرار دادن یک شعر با درون‌مایه حماسی، آن‌هم از حدود دویست سال پیش، در

ردیف سرودهای حماسی کهن (چامه‌ها)، می‌تواند سبب بدفهمی و ابهام شود؛ مشکلی که در گذشته هم وجود داشته و نمونه‌هایی از این نوع عدم رعایت حدود و ثغور تعاریف را در کتاب‌های مختلف علوم ادبی می‌بینیم.

۴. بحث

۴-۱. تعریف سرود حماسی

اولین کسی که از سرود حماسی سخن گفته، فردوسی است. فردوسی یکی از سه سرودی را که بارید در بزم پرویز از بالای درخت می‌خواند، «پهلوانی سرود» نامیده است:

همی جامه را بارید سبز کرد	همان بربط و رود ننگ و نبرد
بشد تا به جایی که خسرو شدی	بهاران نشستنگهی نو شدی
یکی سرو بد سبز و برگش گشن	بر او شاخ چون رزمگاه پشن
بر آن سرو شد بربط اندر کنار	زمانی همی بود تا شهریار
از ایوان پیامد بدان جشنگاه	بیاراست پالیزگر جای شاه
بیامد پری‌چهره می‌گسار	یکی جام بر کف بر شهریار
جهاندار بستند ز کودک نبید	بلور از می سرخ شد نا پدید
بدانگه که خورشید برگشت زرد	همی بود تا گشت شب لاژورد
زننده بر آن سرو برداشت رود	همان ساخته پهلوانی سرود
یکی نغز دستان بزد بر درخت	کزان خیره‌شد مرد بیدار بخت
سرودی به آواز خوش برکشید	که اکنون تو خوانیش داد آفرید

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۸۶)

البته اطلاعات ما درباره محتوای آن سرود پهلوانی که بارید با آواز خوش و رود خوانده، محدود است؛ اما چنانکه گفته شد، قبل از فردوسی، ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی (۳۴۸- ۲۸۶ ه. ق) در «تاریخ بخارا» به سرودهای حماسی مردم بخارا در سوگ سیاوش اشاره کرده است (محمدبن جعفر النرشخی، ۱۳۶۳: ۲۴ و ۳۳). در هر صورت، اولین محقق که در روزگار معاصر، درباره سرود حماسی و ویژگی‌های آن با تفصیل سخن گفته، خالقی مطلق است. ایشان در کتاب «حماسه» (پدیدارشناسی تطبیقی شعر پهلوانی) و سپس در مدخل «حماسه» (دانشنامه زبان و ادب فارسی)، سرود حماسی را خاستگاه اصلی حماسه دانسته و برای آن ویژگی‌های زیر را برشمرده است:

الف- سرود پهلوانی (حماسی)، خاستگاه حماسه است. سرود حماسی، شعر روایی کوتاهی است در توصیف کارهای پهلوانی، بدون آنکه وارد جزئیات ماجرا و یا شرح درگیری شوند؛ بلکه به نکات اصلی ماجرا و گفت‌وگوهای دراماتیک بسنده می‌کنند؛ به عبارت دیگر، در سرود حماسی، توجه اصلی به پهلوان است، نه به داستان.

ب- سرودهای پهلوانی یا روایات حماسی را که در میان مردم رواج داشت، سرایندگانی (آوازخوان‌های دوره‌گرد)، به گونه بدبیه‌سراییی، به شعر درمی‌آورده‌اند و اغلب با نواختن ساز، به آواز می‌خوانده‌اند. در ایران باستان به این سرایندگان «گوسان» می‌گفتند که در شاهنامه به آن‌ها نام «لوری» داده شده است.

ج- از سرودهای حماسی پیش از اسلام چیزی بر جای نمانده؛ ولی در اوستا برخی از توصیفات یشت‌های پنجم، هشتم، نهم، دهم و نوزدهم را می‌توان نوعی سرود حماسی یا دست‌کم بازتابی از سرودهای حماسی دانست.

د- عنوان برخی از سرودهای باربد؛ همچون کین سیاوش و کین ایرج، به وجود سرود حماسی آن‌ها اشاره دارد.

ه- فردوسی یکی از سه سرودی را که باربد در بزم پرویز از بالای درخت می‌خواند، «پهلوانی سرود» نامیده است.

و- در کتاب «المحاسن و الاضداد» جاحظ، به خواندن روایات پهلوانی در زمان خسرو پرویز در جشن نوروز اشاره شده است (به نقل از خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۳۹-۷۳۸).

ز- از رمانس مادی «زریادرس و اوداتیس» که خارس میتیلینی بخش کوتاهی از آن را گزارش کرده و آن روایت کهن‌تری از داستان گشتاسب و کتایون بوده، می‌توان احتمال داد که سرود حماسی آن نیز وجود داشته؛ زیرا به روایت «خارس»، ایرانیان این داستان را با دل‌بستگی تمام به آواز می‌خوانده‌اند.

ح- به دیگر زبان‌های ایرانی نیز، نمونه‌های اندکی از سرود پهلوانی در دست است؛ از آن جمله است قطعهٔ ناقصی به زبان سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان و سرود دارجنگه به زبان لری از شاعری به نام نوشاد.

ط- به زبان‌های دیگر نیز نمونه‌هایی از سرودهای حماسی بازمانده است؛ مانند سرود «هیلد براند» به زبان آلمانی و...

ی- از مجموعه سرودهای پهلوانی یا از روایات حماسی شفاهی یا مدون، حماسه یا داستان پهلوانی به وجود می‌آید.

ک- ساخت کوتاه حماسه را سرود حماسی (چکامه) می‌نامند و ساخت بلند آن را داستان حماسی یا رزم‌نامه.

ل- ساختار سرود حماسی بر اصل ایجاز استوار است؛ به عبارت دیگر، در سرود حماسی، جایی برای توصیف رزم‌افزارها، اسبان، آربه‌ها یا موضوعاتی چون طبیعت، جانوران و برخی از شگفتی‌ها نیست؛ یا اینکه شاعر، جهان پهلوانی را رها کند و به مسائلی همچون پند و اندرز بپردازد. در سرود حماسی، نقطهٔ مخالف (دشمن) و موضوع درگیری مهم است.

م- داستان اکوان دیو (با ۱۸۶ بیت)، داستان رستم و هفت‌گردان در شکارگاه افراسیاب (با ۱۶۳ بیت)، داستان رستم و شغاد (با ۳۲۵ بیت) و داستان‌های کشتن رستم پیل سپید، رفتن رستم به کوه سپند و کین‌خواهی نریمان را می‌توان نمونه‌ها یا بازتاب‌هایی از سرودهای حماسی فارسی در ایران باستان دانست (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۳۹-۷۳۸؛ ۱۳۸۶: ۱ و ۱۱۴).

این سیزده ویژگی، همهٔ آن ویژگی‌هایی است که خالقی مطلق برای سرود حماسی بر شمرده است. از آنجا که قرار دادن دو اثر «توصیف نبرد رستم با دیوان به زبان سغدی» و «دارجنگه» به زبان لری در یک ردیف (سرود حماسی)، با توجه به این ویژگی‌ها، ابهاماتی را ایجاد می‌کند، در ادامهٔ این مقاله، با آوردن دو متن (قطعهٔ سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان و دارجنگه)، به بررسی آن‌ها مطابق با ویژگی‌های سرود حماسی می‌پردازیم.

۲-۴. نقل قطعهٔ سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان و منظومهٔ دارجنگهٔ نوشاد طرهانی

چنان که گفته شد، قطعهٔ سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان، ریشهٔ اسطوره‌ای دارد و به احتمال قوی، مربوط به اساطیر اقوام ایرانی شرقی متعلق به حدود قرن هفتم میلادی باشد. در اینجا، ابتدا ترجمهٔ قطعهٔ سغدی (از بدرالزمان قریب) و سپس متن و ترجمهٔ منظومهٔ دارجنگهٔ نوشاد نقل می‌شود: «دیوان همان دم به شهر گریختند. رستم همچنان به دنبال آن‌ها تا دروازهٔ شهر رفت. بسیاری از پایمال شدن مردند. یک‌هزار [تن] با زحمت توانستند به شهر درآیند. دروازه‌ها را بستند. رستم با نیک‌نامی بزرگ برگشت. به چراگاهی نیکو رفت. ایستاد. زین برگرفت. اسب را در سبزه رها کرد. جامه درآورد. غذایی خورد. سیر شد. بستری گسترد. دراز کشید [و] به خواب رفت. دیوان در انجمن به شوری ایستادند و به یکدیگر چنین گفتند: «بزرگ زشتی بود و بزرگ شرمساری از طرف ما که از یک‌تنه سوار چنین به شهر پناه بریم. چرا نجنگیم؟ یا همگی بمیریم و نابود شویم و یا کین خدایان خواهیم.» دیوان، آنان که از جنگ جان به در برده بودند، با ساز و برگ گران و سلاح نیرومند مجهز شدند. با شتاب فراوان دروازهٔ شهر را گشودند. بسیار کمانگیر، بسیار گردونه‌سوار، بسیار پیل‌سوار، بسیاری سوار بر... بسیاری سوار بر خوک، بسیار سوار بر روباه، بسیاری سوار بر سگ، بسیاری سوار بر مار و سوسمار، بسیاری پیاده، بسیاری در حال پرواز مانند کرکس و خفاش می‌رفتند و بسیاری واژگون، سر به پایین و پاها به بالا. غرشی برکشیدند [و] زمانی دراز باران، برف، تگرگ [و] تندر بزرگ برانگیختند. دهان را بازگشودند [و] آتش، شعله، دود رها ساختند و به جست‌وجوی رستم دلاور رهسپار شدند. آنگاه آمد رخس تیزهوش [و] رستم را بیدار کرد. رستم از خواب برخاست. در حال جامهٔ پوست پلنگ پوشید، ترکش‌دان بر بست، بر رخس سوار شد، به سوی دیوان شتافت. چون رستم از دور سپاه دیوان را دید، به رخس چنین گفت: «بیا ای سرور، کم‌کم بگریزیم، کاری کنیم که دیوان را به سوی جنگل [بکشانیم]» رخس پسندید. همان دم رستم به عقب بازگشت. وقتی دیوها چنین دیدند، فوراً هم سپاه سواره و هم پیاده به پیش تاختند و به یکدیگر گفتند: «انکون ارادهٔ سردار شکسته [و] دیگر با ما به پیکار نخواهد پرداخت. هرگز رهایش نکنید، او را نبلعید؛ بلکه همچنان زنده بگیرید تا او را تنبیه در دناک و شکنجه‌ای سخت نشان دهیم.» دیوان یکدیگر را سخت برانگیختند. همگی فریاد برکشیدند و از پی رستم روان شدند. در آن هنگام رستم بازگشت و بر دیوان حمله برد، چون شیر دژن بر نخجیر و یا کفتار بر گلهٔ رمه و یا شاهین بر خرگوش و یا خارپشت بر اژدها...» (قریب، ۱۳۵۶: ۴۹-۴۸).

۳-۴. نقل منظومهٔ دارجنگهٔ نوشاد طرهانی

دارجنگه

۱ هــــامدلان وختی هــــامدلان وختی	۱ رُوژان روژی ژ وَختان وَختی
چی قیس پوشاویم ژ کلپوس رختی	راگم کفت او پای عالی درختی
سرنه کهکشان فلک برده وی	پا محکم نه قعر زمین کرده وی
شاناوی شاخه شاخ و برگ او دوبر	پی نشیمنگاه سیر برنا و پیر
۵ راگه راگــــذر خلق نه پایش بی	خنک تر ژ ســــای طوبا سایش بی
فضاش فرحبخش هــــواش معتدل	پایه درختان ژ شرمش خجل
نه روی سینه دیم زام تیر گازی	یادگاری شست خدنگ‌اندازی

چی جای فلنگ گاز فرهاد اظهار بی
 و او دار زده تیر خاره وه
 منه پی محنت روزگاره وه
 دویای چُی دود دَمَـاَوَن دَرِدم
 عسرین ژ دیدم سیل و سَت وه دامان
 کس مَدانِ حساو تاریخ سال چند
 کی دَس نیشونت وای دیار گردن
 کی ژ سَررداران وای راگه چین
 چه‌طور سرد و گرم دَهَرِت وپاران
 کام سرهنگ داخل دیه خوینتن
 ژ او دارِ فَررتوت محنت‌باره وه
 چی مَن سرگردان بی‌اوانیـانه
 منـمایی آداب رستـاخیز و نم
 مَشکافین جامهٔ یخه غم بـمـفتم
 اظهار کَم القاب هناسه سردم
 تو نازک‌طبعی مَرنجو خاطر
 مقصودت حسـاو و یرده سالن
 تا و اچـوم احوال ستارهٔ لنگم
 تـمـای سایه حال سرانجام
 نـمانیم نـه دور «کیومرث» کی
 «هوشنگ» و او سپاه و او گرمخانه‌ام دین
 او صـفـآرایی رژ جنگم دین
 گـرز نه‌صد مَن گو رنگم دین
 او رامشگـران راز فتم دین
 سهم و صلابت «گر شاسب» دین
 جا بوسه «شیطان» ناپاکم دین
 عـلـم کاو حدادم دین
 قهر «منوچهر» روزِ جنگم دین
 «قباد» و «قاره» و «کشوایم» دین
 «توس» و «گسـترم» «تماسم» دین
 ژ زال بـالـا تر چن تـنم دین
 «فیروز» و «قاره» خون خوارم دین
 «رستم» و او جوشن و او «رخشم» دین
 «فرهاد» و «میلاد» و «به‌رزینم» دین

ژ او لاوه سـومای هورلش دیار بی
 آمـام تکیه دام مَن و او داره وه
 ۱۰ دار بی رضوان و برگ و باره وه
 ملاحظه زام تیر گازش کـمـردم
 بلیزم برز بی، اندوم بی‌پایان
 و اتم ای درخت برز و برومنـد
 ژ عـمـرت چن سال چن پشت و یردن
 ۱۵ کی ژ و رینـان ورینت دین
 رزمی بیـان گـر ژ روزگاران
 ای زامـه چیشن و درینـتن
 دیم دنگی آمـا ژ لای داره وه
 و زار زاروه وات ای دیـوانه
 ۲۰ ای احـوالـتـه مپرسین ژنم
 مکولـونی زام و نـاسور کفتم
 اگر بیان کـم شمه ژ دَرِدم
 بی سـال و نیمی نـمچو ژ و ر
 بلـوی چوینا تو میلـت و حالن
 ۲۵ هر تا نیشـتینه گوش دَر و دنگم
 چـن ساله مه دارجنگه ناممه
 بـدان ای دَرین گفته وی ار وی
 جنـگ «سیامک» دیوانم دین
 طهـمـورث او پور هوشـنگم دین
 ۳۰ شاهی «اطردشاه» فرهگم دین
 بزم «شاجمشید» جم بنم دین
 کوکبهٔ «ضحاک مرداسم» دین
 جفتی مارنه دوش «ضحاکم» دین
 «فریدون» او بیخ و بنیادم دین
 ۳۵ «سلم» و «تور» «ایرج» «پشنگم» دین
 نـازکی «نودر» ناشادم دین
 پادشاهی «زوگرشاسم» دین
 «زال» پور «سام» «نیرم» دین
 نریمان «سام» سوارم دین
 ۴۰ شاهی «کیقباد» زربخشم دین
 هـم «گودرز» و او گرز رویینم دین

شاه «افراسیاب» غصب‌خوم دین
 تنیدی طبیعت «کاووسم» دین
 هفتادوهفت گر «گودرزم» دین
 ۴۵ «گیو» و «فرامرز» و «زوارم» دین
 «بهرام» و «زنگه» ذو «سهرام» دین
 شاهی «کیخسرو» دیندارم دین
 کی نشین کنشت «لهراسیم» دین
 «اسفندیارم» واو جوشن دین
 ۵۰ بیدادی «بهمن» بی دینم دین
 «همای بن بهمن» «دارابن دارا» دین
 «فرامرز» و او گرز و کوپالم دین
 داواداو رزم «دارا» و «اسکنسدر»
 پانصد و سی سال ملوک طوایف
 ۵۵ رزم «اردشیر» نواده «ساسان»
 عدل «نوشروان» عقل «زرجمیر»
 «قباد» قبادان «اردشیران» گشت
 «شاپور» شاپوران شیر شیروازن
 سیر سرتاج «پرویزم» کسردن
 ۶۰ مصصاف «بهرام» چوبینم دین
 رنج که تیشی «فرهادم» دین
 تا ناگاه «شیرو» شوم ستمگر
 اویش آوازه پی قتلش خیشا
 شاهیش نکیشا و نیمه مساهی
 ۶۵ هر ده‌نشینی کی نشینی بی
 ژ هر جانبی خیزا سرهنگی
 هریک سرداری بی و بی سانی
 جهان پر آشوب دنیا درهم بی
 تُمَرز دو سرهنگ داوشان بستن
 ۷۰ ایلچی نامه‌شان آوردن بگردن
 هر اوسا زانام طول جنگ خیزا
 پیدا بی لوای رزم‌آزمایان
 ری و ری آمان او سپای عظیم
 دلیران داو بپولاد برگ
 ۷۵ شیر سهمناک پانشناس ژ سر

«پیران» و «تومان» جنگجوییم دین
 ظریفی «زراسب» بن «توسم» دین
 هرکدام حکومتی مزرزم دین
 بلکه ژ او وین هوزارم دین
 «سرخه» و «پلیسم» و «تداوم» دین
 و او جقه و او تجاج زرتانم دین
 دانش و حکمت «جاماسیم» دین
 او روژهام نبرد «تهمتن دین»
 داواداو رزم «بزرزینم» دین
 یک یک واو سپاه و لامویارا دین
 واو ران ورکاو و او حالم دین
 تماشام گردن ژ او جور هم ژای ور
 و چاو و یم دیم زورمن و ضایف
 ایسا «اردوان» ژ او بی هراسان
 چنی بسدبختی «بختک» وزیر
 «بهرام» بهرامان گورافکن و خشت
 «هرمز» هرمان گی ژ دشمن سن
 تماشای شیرین و شودیزم گردن
 او گرز و کوپال و رویینم دین
 هزاران ژایور استادم دین
 «خسرو» دانه گشت نیش او ج - ل پدر
 یک یک سرداران ژ لاش گریزا
 هر کدخدائی بی و بی شاهی
 هر روژ رستاخیز سرزمینی بی
 ژ هر ولاتی پیدا بی جنگی
 هریک رو کردن او سر مکسانی
 خاطر پزاران آسایش کم بی
 هون مجالی ژ خندا گفتن
 واده جنگشان له پای من کسردن
 رعاداسا هر جا دنگی ویزا
 هر صف نگام کرد هیچ نداشت سامان
 من منم مابین محنت‌زده شویم
 جنگ آرزو ک - - بی خور ژ م - - برگ
 تهمتن هیوت دس او شمشیر ب - -

وینه رعد و برق، تَم و توز سخت
 ژ قضاخانه دس داوکساران
 هاوا پرغبار زمین مـــــوج خون
 لاشه سرداران له میدان کو بی
 ۸۰ دیم پهلهوانی وینه تهمتن
 مُرّصع تاجی پیکیاوی نـــــه سر
 له پشت آسپش سنگین تر ژ سام
 تیر دلدوزی نـــــه چله کمان
 فاقه خدنگش نه چله کمان
 ۸۵ آماری وری سرداران ژای سر
 چی شغاد ژ بین ســـــرپنجه رستم
 دیم خیزا شاقه کمانی ژ ایـــــور
 خیزا قازّه تیر تنگ چو گل زر
 سینم آماج کرد سر مودای خدنگ
 ۹۰ له من گذر کرد ژ او ویـــــارارا
 سردار گفت نه خاک من مـــــمه پاوه
 وای زخمـــــم تیرگاز بی امانه وه
 ژ او ســـــر و ترکش او سوارکاران
 جنگ سرداران مردان چی و سر
 ۹۵ دس بردن او سیف داخل بین و هم
 چکاچاک تیغ مصری زره بـــــر
 بس کاس کله نه میدان کـــــو بی
 شو آما دو صف جدا بین ژ هم
 سحر دالگیران شهیدان جنـــــگ
 ۱۰۰ وحش طیرژ کوه ویشه سر کردن
 هر چن و نوبت طیری ژ طیران
 گاسیر لاشه گانگه او چـــــول
 هر یکی لوان و ماوای ویشان
 ژ او دما چن شاه هم ژ لام چین
 ۱۰۵ چن پادشاهان «شاه صفی» نسو
 تا ایسایه دور «نادر» سلطانن
 جهان پر آشوب دنیا درهمه
 رعیت فرارن خلق خلیش تنگ
 ایسکه من یه حال یه احوالمه

مـــــریزو تورگ بی سامان ژ بخت
 ماوار یا خـــــرشت تیر وینه واران
 مـــــرد و اسب آریان هم دیم سرنگون
 هـــــرجا خوین جاری چی او جو بی
 کله دیو مغفر پوس بور جـــــوشن
 زربـــــه ف قبابی کـــــردّه وی نه ور
 ژ نـــــوه شاهـــــان اردشیر و نـــــام
 جا داوی پی قتل خصم بی امان
 پیوس کـــــرده وی چی پهلووانان
 سردار سنگین لیش کـــــردی گذر
 و پیوار من سنگر گـــــرت محکم
 ژ قیژه تیرش هوشم چی و سر
 قیژه سه کویزه مسکو چـــــو دل پر
 دویزام او سینه سردار ســـــرهنگ
 تا پر نیش او خاک نمناک سارا
 وای خطر نـــــاک زام ناسور نم اووه
 هیمان هام و پا وای سامـــــانه وه
 ماوار یا ایرشت تیـــــر وینه واران
 شیران خونخوار مردان ژ کـــــو بر
 داوشان هام داو وینه تـــــوز و تم
 خـــــرشت سپاه سان آورد او فـــــر
 لاشه و پوست و گوشت خویناو جو بی
 من منم و ای درد پی انـــــدوه و غم
 برده وین نه روی قرص خورشید رنگ
 لاشه و جرگ و برگ شهیدان خوردن
 منیشت او شاخیم چی عـــــزم سیران
 گاگا و تیمار بال و پر مشغـــــول
 من وای گل درده منم آرجیشان
 چـــــن کوچ خیلان گذرگام دین
 آماـــــن و یاران چی نویر و آدو
 مـــــردم ژ جورش بیزار ژ گیانن
 خـــــاطر حزینه آسایش گمه
 اقبـــــال اولاد «شاه صفی» لنگه
 یه رنـــــج برده چندین سالمه

۱۱۰ چَن سالا مه دارجنگه نام مه
«نوشاد» امانت ویت ندر وغم
دنیسا بی ورن اصلش بر باده
اندرزم یسه پی دنیادوسان
ار گنجت پر بو وینه «سلم» و «تور»
۱۱۵ فره مترسیم ژای روزگ -----اره
نوا بدبختی لیم بساده آگره
کوتاه بو ژ روی زمین خاک پام
وای جوره آخسر سرانجامه
پی جیفه دنیا خواه زیبای خواه کم
آوله کسی که وای -----ساده شاده
دنیا دمی که چی شاروبوسان
کس مال دنیا نوردن او گسور
ژای فتنه لئیم شوم بدکاره
سختم بساد برو بایر آربایر
کس نای تا تویلی بنیشو آرجام
(غضنفری، ۱۳۷۸: ۶۱-۵۷)

۴-۴. توصیف تحلیلی قطعه سغدی درباره نبرد رستم با دیوان و دارجنگه نوشاد طرهانی بر اساس تعاریف سرود حماسی

بررسی دو متن بالا (متن سغدی و دارجنگه) بر اساس تعاریف و ویژگی‌های سرود حماسی (مطابق با نظر خالقی مطلق)، به صورت اجمالی، نشان می‌دهد که قرار دادن این دو اثر در یک ردیف و قالب و ساختار، خالی از اشکال نیست. اگر زمان نوشته شدن یا سروده شدن این دو اثر را نیز نادیده بگیریم، باز هم موارد مهمی وجود دارد که نشان می‌دهد قطعه سغدی با منظومه دارجنگه، از لحاظ ساختاری و اسطوره‌شناختی، تفاوت‌های زیادی دارد که برای روشن تر شدن بحث، اهم این تفاوت‌ها بیان می‌شود:

اول اینکه متن سغدی ریشه اساطیری دارد و به همین دلیل، مملو از عناصر بدوی، جادویی و شمنی است و چنانکه گفته شد، مربوط به اساطیر ایرانی شرقی است و از حدود قرن هفتم میلادی (قریب، ۱۳۵۶: ۴۴؛ صفا، ۱۳۶۹: ۵۶۶)؛ بنابراین متن سغدی مربوط به زمانی است که اندکی پس از آن، تدوین حماسه‌های ملی ایران، در قالب خدای‌نامه‌ها و شاهنامه‌های منثور یا منظوم شروع شده و از این جهت، متن سغدی، مطابق با تعاریف سرودهای حماسی، می‌تواند یکی از مآخذ حماسه‌های مربوط به رستم قلمداد شود؛ در حالی که دارجنگه نوشاد، مربوط به دوره نادر شاه افشار است؛ یعنی زمانی که تقریباً هفتصد الی هشتصد سال از تدوین حماسه ملی ایران در قالب شاهنامه فردوسی گذشته و دارجنگه نه تنها مآخذ حماسه نیست؛ بلکه بر اساس آن سروده شده و نوعی کوتاه‌نوشتار یا کوتاه‌سروده شاهنامه به حساب می‌آید.

دوم اینکه مطابق با ویژگی‌های سرود حماسی، متن سغدی، روایی، کوتاه و عمدتاً در توصیف کارهای جادویی و پهلوانی دیوان و رستم است؛ در حالی که دارجنگه، نوعی حسب‌حال یا شرح‌حال درخت کهنسالی است که در ضمن بیان داستان خود، بنا به میل سراینده، به تاریخ اساطیری و حماسی و واقعی ایران نیز اشاره می‌کند.

سوم اینکه اسطوره، به عنوان یکی از مآخذ حماسه، ریشه در ناخودآگاه جمعی دارد؛ یعنی باوری است که جمعی بدان اعتقاد داشتند؛ باوری که اکنون و برای ما همچون داستانی غیرواقعی جلوه می‌کند؛ چنانکه در قطعه سغدی، این موضوع در قالب فوران آتش از دهان‌ها و وجود دیوان دیده می‌شود؛ در حالی که این ویژگی درباره دارجنگه صدق نمی‌کند.

چهارم اینکه در سرود حماسی، نقطه مخالف (دشمن) و موضوع درگیری مهم است. همان‌طور که در قطعه سغدی، دیوان و موضوع درگیری (نبرد با رستم) مطرح شده؛ در حالی که در دارجنگه، موضوع، بیان درگیری

یک فرد با دشمن نیست؛ موضوع سرگذشت درختی است که بنا بر قدمت و دیرینگی ظاهری خود، جنگ‌های بسیاری را با چشم دیده و خود در هیچ جنگی شرکت نداشته و از قضا، تیری به او برخورد کرده و او را زخمی کرده‌است.

پنجم اینکه مطابق با ویژگی‌های سرود حماسی، سرود حماسی جای پند و اندرز نیست؛ چنانکه در قطعه سغدی دیده می‌شود؛ در حالی که در دارجنگه، بارها از بی‌وفایی و بی‌قیمتی دنیا سخن گفته شده و شاعر از زبان درخت، این اندرز را فراموده که مبادا به دنیا دل ببندید و...

تفاوت ششم در بحث ایجاز است. می‌دانیم که یکی از ویژگی‌های سرودهای حماسی ایجاز است. ایجاز متن سغدی به حدی است که خانم قریب (مترجم متن) حدس زده‌است که این متن، متعلق به دوران قدیمی‌تر زبان سغدی باشد (قریب، ۱۳۵۶: ۴۹)؛ به‌ویژه آنکه محتوای داستان نیز پیوند عمیق آن را با قومی ابتدایی آشکار می‌کند؛ در حالی که در دارجنگه ایجاز بیشتر از آن جهت است که سراینده می‌خواسته یک تاریخ مفصل اساطیری، حماسی و واقعی را در ابیاتی محدود بگنجانند، نه اینکه ایجاز به‌طور ذاتی در آن وجود داشته باشد.

تفاوت بعدی مربوط به ویژگی نقل است. یکی از ویژگی‌های سرودهای حماسی، نقل آن به‌وسیله افرادی به نام «گو سان»ها یا آوازخوان‌های دوره‌گرد است. اینکه سغدی‌ها دلاوری‌های رستم، به‌عنوان قهرمان باستانی ایرانی شرقی را در این داستان منعکس کرده‌اند، این احتمال را تقویت می‌کند که این سرود، به‌وسیله افرادی در آن منطقه (سغد) نقل می‌شده و بعدها به‌صورت مکتوب درآمد است. این ویژگی درباره دارجنگه هم صدق می‌کند؛ زیرا مردم لرستان نیز علاقه خاصی به این منظومه دارند؛ اما به نظر می‌رسد که باید بین نقل سرود حماسی سغدی با این نقل که نوعی بازخوانی و روخوانی است، تفاوت قائل شد.

وانگهی، چنانکه گفته شد، از مجموع سرودها و روایات حماسی، حماسه‌ها یا داستان‌های حماسی به وجود می‌آیند؛ بنابراین می‌توان قطعه سغدی را یکی از روایت‌هایی دانست که در پدیدآمدن داستان‌های مربوط به رستم نقش داشته؛ در حالی که این نظر درباره دارجنگه وجود ندارد. دارجنگه، نه‌تنها در پدیدآمدن حماسه‌های مربوط به رستم و دیگر پهلوانان و پادشاهان نقش نداشته؛ بلکه بر اساس آن‌ها ساخته و پرداخته شده‌است.

با این توضیحات، این دو متن را نمی‌توان در یک ردیف قرار داد و چنانکه گفته شد، لازم است در این باره تأمل بیشتری صورت بگیرد؛ البته این احتمال وجود دارد که برخی، به دلیل داشتن درون‌مایه حماسی، دارجنگه را سرود حماسی به حساب آورده باشند که در آن صورت، موضوع تفاوت پیدا می‌کند. چنانکه خالقی مطلق، خود بعداً در مقدمه شاهنامه فردوسی، خلاصه یک داستان بزرگ در چند بیت را هم سرود حماسی نامیده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۴: چهل و شش) و این نظر هم با نظر قبلی ایشان که سرود حماسی، خاستگاه حماسه است، اشکال ایجاد می‌کند.

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله با طرح این موضوع که اولین بار جلال خالقی مطلق قطعه سغدی در نبرد رستم با دیوان و منظومه دارجنگه نوشاد طرهانی (شاعر عهد افشاریه) را سرود حماسی نامیده و این موضوع جای تأمل دارد. این دو متن، بر اساس تعاریف و ویژگی‌های سرود حماسی، بررسی و مقایسه شده‌اند و مشخص شده‌است که در این باره دقت کافی صورت‌نگرفته و این دو متن، با وجود هزار سال تفاوت نوشتاری و سروده شدن، در یک قالب و ساختار گنجانده شده‌اند و این موضوع ابهاماتی را ایجاد کرده‌است. بر همین اساس، در این مقاله

کوشش شده است تا با تعریف سرود حماسی و برشمردن ویژگی‌های آن، ضمن نقل دو متن (سرود سغدی و منظومه دارجنگه) نشان داده شود که این دو متن نمی‌توانند در یک ساختار باشند. قطعه سغدی ریشه اسطوره‌ای دارد، با عناصر بدوی، جادویی و شمنی و مربوط به زمانی است که اندکی پس از آن، حماسه ملی ایران تدوین شده و از این جهت، می‌تواند یکی از مآخذ حماسه‌های مربوط به رستم قلمداد شود؛ در حالی که دارجنگه نو شاد، مربوط به دوره نادر شاه افشار است؛ یعنی زمانی که تقریباً هفتصد هشتصد سال از تدوین حماسه ملی ایران، در قالب شاهنامه فردوسی، گذشته و دارجنگه نه تنها مآخذ حماسه نیست؛ بلکه بر اساس آن سروده شده و نوعی کوتاه‌نوشتار یا کوتاه‌سروده شاهنامه به حساب می‌آید. وانگهی متن سغدی، روایی، کوتاه و عمدتاً در توصیف کارهای جادویی و پهلوانی است؛ در حالی که دارجنگه، شرح حال درختی است که در ضمن شرح حال خود، به تاریخ اساطیری و حماسی و واقعی ایران نیز اشاره می‌کند. در سرود حماسی، دشمن و موضوع درگیری مهم است؛ همان‌طور که در قطعه سغدی، مطرح شده؛ در حالی که در دارجنگه، موضوع، بیان درگیری یک فرد با دشمن نیست؛ موضوع سرگذشت درختی است که بنا بر قدمت و دیرینگی ظاهری خود، جنگ‌های بسیاری را با چشم دیده است. تفاوت دیگر در این است که در سرود حماسی جای پند و اندرز نیست؛ چنانکه در قطعه سغدی دیده می‌شود؛ در حالی که در دارجنگه، بارها از بی‌وفایی و بی‌قیمتی دنیا سخن گفته شده است؛ بنابراین قرار دادن این دو متن در یک ردیف، خالی از اشکال نیست و لازم است که در این باره تأمل و دقت بیشتری صورت بگیرد.

پی‌نوشت:

ترجمه منظومه دارجنگه:

۱- دوستان همدل، روزی از روزها، در گذشته‌های دور ۲- مجنون وار برگی از پوست «کل» پوشیده‌بودم و گذارم به درختی عظیم و پربرگ و بار و کهنسال افتاد. ۳- درختی که سر بر آسمان ساییده و ریشه در قعر زمین فرو برده بود. ۴- شاخ و برگش مساحتی از زمین را زیر سایه‌اش برای نشستن و تماشای پیر و جوان پوشانده بود و راه عبور مردم از کنارش می‌گذشت. ۵- سایه‌ای مانند درخت طوبی، بسیار خنک داشت. ۶- فضایش فرح‌بخش، هوایش معتدل بود؛ چنانچه اشجار دیگر در برابر عظمتش سر تعظیم خم کرده و بر تنه‌اش بوسه می‌زدند. ۷- بر روی سینه‌اش جای زخمی دیدم؛ زخمی که با گذشت زمان هنوز بر جای مانده و تنها تیراندازی ماهر می‌توانست چنان ضربتی را وارد سازد. ۸- از شکاف آن زخم شعاع خورشید نمایان بود و زخم کلنگ فرهاد را در نظر بیننده مجسم می‌کرد و بی‌ستون را به خاطر می‌آورد. ۹- پیش رفتم و بر تنه آن تکیه دادم. درختی که زخم تیر توأم با خواری خورده و رنج‌ها بر آن وارد آمده بود. ۱۰- درختی که از برگ و بار اشباع بود، درختی که برای کشیدن بار محنت روزگار هنوز استقامت کرده و بر پای مانده بود. ۱۱- به زخمش نگاه کردم که یک‌باره چون دود دماوند آه از نهادم برآمد و دماغم تیر کشید. ۱۲- فریادم بلند شد و اندوهی سنگین بر قلبم پنجه انداخت؛ چنانکه اشکم از دیده بر دامن فروریخت. ۱۳- آن را مورد خطاب قرار داده و گفتم: «هان! ای درخت برومندی که هیچ‌کس تاریخ سالیان عمرت را به خاطر ندارد و حساب نتواند کرد.» ۱۴- می‌خواهم بدانم که از عمرت چند سالی سپری گردیده؟ چه کسی تو را با دست خود در این نقطه کاشته است؟ ۱۵- از کهن‌سالان پیشین که را دیده‌ای؟ کدام‌یک از سرداران بزرگ از کنارت گذشته و این راه را پشت سر گذارده است؟ ۱۶- از نبردهای بزرگی که در روزگاران به وقوع پیوسته است، برای من تعریف کن و بگو که سرد و گرم این دنیای دون را چگونه از سر گذرانده‌ای؟ ۱۷- این زخم چیست که بر جگر داری؟ کدام سرهنگ و سرکرده در این ماجرا دخالت داشته است؟ ۱۸- شنیدم که از آن تنه درخت فرتوت و محنت‌زده صدایی برخاست. ۱۹- آری، با زاری بیان داشت که ای

دیوانه‌تر از من که سر در بیابان گذاشته‌ای. ۲۰- حال مرا می‌پرسی و این رستاخیز را تجدید می‌نمایی. ۲۱- زخم درون مرا باز می‌کنی و پیراهن اندوه مرا چاک می‌زنی. ۲۲- اگر میل‌داری تا ذره‌ای از رنج‌ها را بیان کنم و با این نیم‌نفس سرد زبان به پاسخ بگشایم، تو باید بنشیننی و گوش فرادهی. ۲۳- بیش از یک‌سال و نیم است که از یاد نمی‌روم؛ چون طبعی نازک داری، پس خاطر خود را به دست اندوه مسپار. ۲۴- چون می‌خواهی سرگذشت و مدت عمر مرا را بدانی، بنشین و گوش‌بده. ۲۵- تا حالات اندوه‌بار خودم را برایت برشمردم و تو را از طالع شوم خویش آگاه کنم. ۲۶- چند سالی است که مرا دارجنگه «درخت جنگ‌دیده» می‌نامند و این است وضع من و سرانجامم را مشاهده می‌کنی. ۲۷- بدان که این کهن‌درخت مصیبت‌دیده عصر کیومرث را درک نموده است. ۲۸- شاهد نبرد سیامک با دیوها بوده و هو سنگ را با آن سپاهیان جرّار و سنگین مشاهده کرده است. ۲۹- تهمورث، فرزند هو سنگ، را در هنگام صف‌آرایی در میدان‌های نبرد مشاهده کرده است. ۳۰- پادشاهی اطرد با فرهنگ و گرز نه‌صدمنی گورنگ را دیده است. ۳۱- بزم جم‌شید جم و آن رامشگران ماهر را دیده است. ۳۲- ضحاک، پسر مرداس تازی و سهم و صلابت گر شاسب را دیده است. ۳۳- مارهای کتف ضحاک را که بوسه‌گاه ابلیس بودند، مشاهده کرده است. ۳۴- فریدون را با آن شجره و بنیاد و پرچم کاوه حداد را دیده است. ۳۵- سلم و تور و ایرج و پشنگ و خشم و غضب منوچهر را در هنگام نبرد دیده است. ۳۶- نوذر نازکدل ناشاد و قباد و قارن، فرزندان «کشواد»، را با چشم خود دیده است. ۳۷- پادشاهی زو و گر شاسب و توس زربینه‌کفش و گسته‌م و ته‌ماسب را دیده است. ۳۸- فرزندان شیرافکن سام نریمان و چند نسل قبل از زال را دیده است. ۳۹- پیشتر از زال، کسانی را چون نریمان و سام سوار و فیروز و قارن در هنگام جنگ دیده است. ۴۰- سلطنت کی‌قباد زربخش و رستم، با آن خود و زره و جوشن و اسبی مانند رخس را دیده است. ۴۱- گودرز و رویین و فرهاد و میلاد و برزین را دیده است. ۴۲- شاه افرا سیاب غ‌صب‌خو، پیران و هومان جنگ‌آزما را دیده است. ۴۳- کیکاووس، با آن خشونت و تند، ظرافت زراسب، پسر توس، را دیده است. ۴۴- گودرز را با ۷۷ فرزند که هریک بر یکی از بلاد فرمانروایی داشتند، دیده است. ۴۵- گیو، فرامرز، زواره و مانند آن‌ها، هزاران کس را دیده است. ۴۶- بهرام، زنگه‌شاوران، سهراب، سرخه، پیلسم، تژاو را دیده است. ۴۷- پادشاه متدینی مانند کیخسرو و را با آن تاج مرصع و جقه جواهرنشان دیده است. ۴۸- لهراسب را در آن هنگام که در آتشکده «مرو» معکتف بود و جاما سب را با آن حکمت و خردمندی دیده است. ۴۹- شاهزاده اسفندیار پوشیده در زره را روزی که با تهمتن وارد جنگ شد، دیده است. ۵۰- بیدادگری بهمن بی‌دین و مبارزه‌اش با آذربرزین را به خاطر دارم. ۵۱- همای، پسر بهمن، دارا، پسر داراب، را یک‌یک با آن سپاهان و تجهیزات جنگی که از کنارم گذشته‌اند، به یاد دارم. ۵۲- فرامرز را با آن گرز و کوپال و آن اسب و رکاب دیده‌ام. ۵۳- نبرد دارا با اسکندر را به‌دقت تماشا کرده‌ام. ۵۴- پانصدوسی سال ملوک‌الطوایفی را با چشمان خود مشاهده کرده‌ام و روزگار شدت و ضعف آن‌ها را فراموش نکرده‌ام. ۵۵- رزم اردشیر بابکان را که اردوان از وی ترسید و شکست خورد، دیده‌ام. ۵۶- دادگری نوشیروان و خردمندی بزرگمهر، روزگار گرفتاری‌های «بختک‌وزیر» را دیده‌ام. ۵۷- قبادها، اردشیرها و بهرام‌گور را که با خشت، «گور» را از پای درمی‌آورد، دیده‌ام. ۵۸- شاپور شیروازن، هرمز و هرمزان را که فرصت به دشمن نمی‌دادند، دیده‌ام. ۵۹- بر تاج پرویز نظر افکندم و شیرین را سوار بر اسب شب‌دیز دیدم. ۶۰- مصاف «بهرام‌چوبین» را با آن یال و کوپال پهلوانی دیده‌ام. ۶۱- رنج کوه‌کنی فرهاد و هزاران استاد بعد از فرهاد را دیده‌ام. ۶۲- روزی را که شیرویه شوم ستمگر، خسرو را به کشتن داد و خود بر جای او نشست، دیده‌ام. ۶۳- و چندی برنیامد که علیه او نیز تحریکات شروع شد و بزرگان کشور، یک‌یک از وی کنار گرفتند، این را نیز دیده‌ام. ۶۴- سلطنتش به نصف ماهی نکشید و از آن پس را که هر کدخدایی به دعوی پادشاهی برخاست، دیده‌ام. ۶۵- هر ده‌نشینی پادشاهی شد و هر روز از گوشه‌ای از کشور قیامی به پا خاست، را دیده‌ام. ۶۶- از هر سو سرهنگی قد علم کرد و در بلاد جنگ‌ها شروع شد. ۶۷- هر سرکرده‌ای احساس قدرت کرد و به ناحیه‌ای هجوم برد. ۶۸- جهان را آشوب درگرفت و دنیا درهم و برهم شد و خاطر مردم مشوش گردید. ۶۹- دو تن از سرداران از موقعیت استفاده کردند و این آشوب و بلوا را که از خدا می‌خواستند، دامن‌زدند. ۷۰- پیک‌ها از سوی طرفین رد و بدل شد تا اینکه سرانجام در کنار من به نبرد پرداختند. ۷۱- همان لحظه متوجه شدم که صدای

طلب، به نشانه جنگ، نواخته شد و بانگ رعد آسای جنگجویان از هر جانب گوش فلک را کر می کرد. ۷۲- پرچمداران پرچمها را برافراشتند و هر جا که نگاه می کردی، در و دشت ملامال از لشکریان و صفهای بی پایانشان بود. ۷۳- دو سپاه عظیم رو در روی هم قرار گرفتند و من در آن بین، شاهد آن ماجرای خونین بودم. ۷۴- دلاوران جنگ آزموده و ببرهای پولادینجه که بی اعتنا به مرگ، آرزوی جنگیدن داشتند، نبرد تن به تن را آغاز کردند. ۷۵- ناگهان تهمت، آن شیرمرد ترسناک که سر از پا نمی شناخت، دست بر قبضه شمشیر برد. ۷۶- بسان صاعقه و گردباد، سرها را مانند تگرگ بر زمین فرومی ریخت. ۷۷- در میدان نبرد، تیر مانند باران می بارید و آسمان نبرد را مانند ابری تیره پوشانیده بود. ۷۸- هوا را غبار مرگ پوشانده بود، موج خون بر زمین جاری شد و راکب و مرکوب هدف قرار می گرفتند و پی در پی بر زمین می افتادند. ۷۹- لاشه جنگاوران در میدان معرکه روی هم انباشته شده و خون چون جویباران، جاری گشته و زمین را لعل گون کرده بود. ۸۰- پهلوانی شبیه رستم دیدم که مغزش کله دیو و جوشن او از ببریان بود. ۸۱- تاجی مرصع بر تارک خود گذاشته و قبایی زربفت بر تن آراسته بود. ۸۲- او سنگین تر از سام سوار، بر گرده اسب سوار بود و نوه پادشاهان بود و ارد شیر نام داشت. ۸۳- تیری کشنده بر چله کمان نهاده بود تا با آن به حیات خصم خاتمه دهد. ۸۴- مانند پهلوانان سوار خدنگش را به چله کمان نهاده بود. ۸۵- چون پهلوانان جنگجو، در برابر سردار بزرگ سپاه قرار گرفتند، سردار خشمگینانه در مقابل آنها گذر کرد. ۸۶- چون شغاد از بیم انتقام رستم، کنار من آمد و در پناهم قرار گرفت. ۸۷- صدای صفیر تیری به گوشم رسید، صدایی بس گوش خراش که هوش از سر به در می کرد. ۸۸- زوزه تیر سه شعبه آهنین پیکان، هنوز در گوشم طنین افکن است. ۸۹- سینه ام را نشان گرفت و مرا با سرداری که در پناهم سنگر گرفته بود، به هم دوخت. ۹۰- تیر از تنه من و تن سرداری که در پناه من قرار گرفته بود، گذر کرد و بر در دل خاک نشست. ۹۱- سردار تیره بخت از پای درآمد؛ ولی من بر پای ایستادم. ۹۲- با چنین زخم کاری مقاومت کردم و می بینی که هنوز هم پایداری می کنم. ۹۳- از ترکش سواران سمت مقابل، تیر مانند باران بر سر ما می بارید. ۹۴- سرانجام نبرد سرداران و سواران، از تیراندازی به جنگ تن به تن مبدل شد. ۹۵- آنها دست به شمشیر بردند و رزم تن به تن را آغاز نمودند. هر پهلوان همزمی پیدا کرد و جنگ سختی در گرفت. ۹۶- چکاچاک تیغهای مصری، غرش پس از هجوم سواران جنگی، خونها را به جوش می آورد. ۹۷- از بس کشته زیاد شد، لاشهها روی هم افتادند و بدنهای خونین، آغشته به خاک شده بودند و منظره ای بسیار هولناک به خود گرفته و شناخت افراد، به هیچ وجه، مقدور نبود. ۹۸- شب فرار سید و صفها از هم جدا شدند و من تنها برای تحمل رنج و اندوه، باقی ماندم. ۹۹- روز دیگر، بامدادان، لاشخورها برای خوردن لاشه های جنگجویان، صحن فضا و صفحه آسمان را تیره و تار ساخته بودند. ۱۰۰- وحوش و گوشتخواران و پرندگان جمع شدند. بدن کشتگان و گوشت و پوست و امعا و احشا را با چنگ و منقار می دریدند و می بلعیدند. ۱۰۱- به طور متناوب دیده می شد لاشخوری از دسته کرکسها، به عزم تماشا، بر فراز یکی از شاخه هایم می نشست. ۱۰۲- گاه به لاشه های منگریست و گاه صحرایی بی پایان را از نظر می گذارند و گاه با منقار، آلودگیها را از پر و بال خود می سترد و از لوث چرک و خون پاک می کرد. ۱۰۳- آنها، سرانجام، دسته دسته به مأوایشان حرکت کردند و رفتند؛ اما من با این مشهودات ناگوار و داغ جگرسوز، بر جای ماندم. ۱۰۴- پس از آن جنگ مهیب، باز هم سپاهییانی تحت فرماندهی پهلوانانی از کنارم گذشته اند و این راه را طی کرده اند، چندین بار کوچ ایلات و طوایف را تماشا کرده ام. ۱۰۵- پادشاهانی از سلسله صفویه آمدند و باز مانند برق گذشتند و رفتند. ۱۰۶- اکنون دوره «نادرشاه» رسیده، مردم از جفای این پادشاه به جان آمده اند و از زندگی بیزارند. ۱۰۷- جنگ و آشوب جهان را فرا گرفته و کارها در هم ریخته، خاطرها مکدر و آسایش به حداقل رسیده است. ۱۰۸- رعیت فراری، اوقات مردم تنگ و بخت از دودمان صفویه روی بر تافته است. ۱۰۹- اکنون این است حال و روزگار من و این همه رنج سالیان درازی که من کشیده ام. ۱۱۰- سالهاست که به من دارجنگه می گویند و سرانجام من بدین گونه است که ملاحظه می کنی. ۱۱۱- به تو ای نوشاد! توصیه می کنم که خود را در چنگ اندوهها اسیر نکنی و بدانی که مال دنیا، کم یا زیادش مهم نیست. ۱۱۲- دنیا بی وفاست و بنیادش بر باد است و نادان کسی است که دل به این دنیا ببندد. ۱۱۳- اگر گنجی بیشتر از گنجهای قارون داشته باشی، آن را به گور

نخواهی برد، همچنان که کسی تاکنون نبرده‌است. ۱۱۴- اندرز من به طالبان دنیا این است که توجه‌کنند، دنیا به بوستان و جالیزی می‌ماند که عمر او سر آمده و دانه‌های آخر آن را می‌چینند. این جهان پیش و پس ندارد و همواره در مسیر باد قرار گرفته‌است و دیوانه کسی است که دل بر باد، خوش‌دارد. ۱۱۵- من از این روزگار فتنه‌گر، لثیم و شوم و بدکار می‌ترسم. ۱۱۶- که مبادا مرد غافل مرا طعمه‌ی حریق سازد و از بیخ و بن بسوزاند، به صورتی که ریشه‌ام در دل خاک بخشکد. ۱۱۷- و کسی پیدا نشود تا نهال تازه‌ای به جایم بنشاند (غضنفری، ۱۳۷۸: ۶۵-۶۱).

منابع

- ابوالمعالی الحسینی، نسرين. (۱۳۸۷)، «نگاهی نو به دارجنگه»، مجله‌ی فرهنگ مردم ایران، شماره ۱۴، صص ۶۴-۴۹.
- ابوبکر محمدبن جعفرالنرشخی. (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه‌ی ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقبادی و تلخیص محمدبن زفرین عمر، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: توس.
- اکبری‌مفاخر، آرش. (۱۳۹۱)، «دارجنگه»، مندرج در دانش‌نامه‌ی فرهنگ مردم ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد چهارم، صص ۲۰۲-۲۰۰.
- انجوی‌شیرازی، سیدابوالقاسم. (۱۳۶۹)، فردوسی‌نامه (مردم و فردوسی)، چاپ سوم، تهران: علم.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۴)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: علمی.
- تمیم‌داری، احمد. (۱۳۷۹)، داستان‌های ایرانی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- حیدری، حجت‌الله. (۱۳۴۹)، ریشه‌ی نژادی لر و جغرافیای تاریخی الشتر (به راهنمایی امیرحسین آریان‌پور)، خرم‌آباد: کتاب‌فروشی فردوسی.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۸۶)، حماسه (پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی)، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- (۱۳۸۶)، «حماسه»، مندرج در دانش‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران، ج دوم، صص ۷۴۵-۷۳۸.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- غضنفری، اسفندیار. (۱۳۷۸)، گلزار ادب لرستان، به کوشش اسعد غضنفری، خرم‌آباد: مفاهیم.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶)، شاهنامه، ج ۸، به تصحیح جلال خالقی‌مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قریب، بدرالزمان. (۱۳۵۶)، «رستم در روایات سغدی»، مندرج در کتاب شاهنامه‌شناسی، زیر نظر بهمن سرکاراتی، هرمزگان، صص ۵۳-۴۴.